



درس تفسیر سوره مبارکه یس - جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿یس (۱) وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵) لِتُنذِرَ

قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۷) إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا

فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸)﴾

مکی بودن سوره «یس» و علت قلب قرآن بودن آن

سوره مبارکه «یس» برابر آن معیاری که در مکی و مدنی بودن سور یاد شد در مکه نازل شد برای اینکه عناصر

محوری این سوره، اصول دین و بخشی از خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق است و سورى که احکام فقهی مبسوط

یا مسئله جهاد، مسئله زکات، مسئله حج، مسئله صوم این گونه از مسائل فقهی را در بر ندارد معلوم می شود در مکه

نازل شد. طبق روایاتی که فریقین نقل کردند گفتند سوره مبارکه «یس» قلب قرآن است^۱ در توجیه اینکه این سوره

قلب قرآن است وجوهی گفته شد برخی ها بر آن هستند که این آیه ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾^۲ باعث شد

که این سوره قلب قرآن است. سیدنا الاستاد مرحوم علامه (رضوان الله علیه) فرمود ما از استادمان مرحوم آقای

قاضی (رضوان الله علیهما) سؤال کردیم به چه مناسبت سوره مبارکه «یس» قلب قرآن است ایشان فرمودند ظاهراً به

مناسبت آن آیات پایانی سوره مبارکه «یس» یعنی آیات ۸۲ و ۸۳ که ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ

۱. ثواب الأعمال، ص ۱۱۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶.

۲. سوره یس، آیه ۱۲.

فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١﴾ که هر چیزی ملکوتی دارد و ملکوت هر چیزی به دست خداست و خدای سبحان به عنوان سبحان با اسم سبحان، زمامدار ملکوت اشیاست و مانند آن. آنکه فرمود: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾^۱ مُلْكٌ و عالم طبیعت به دست خدایی است که اسم شریفش با ﴿تَبَارَكَ﴾ ظهور کرده است. اسم «تبارک» از اسمای تشبیهی خداست اما اسم ﴿سُبْحَانَ﴾ از اسمای تنزیهیه خداست سبحان با ملکوت مناسب است و تبارک با مُلْك، گرچه همه اسمای الهی برای خدای سبحانی است که همه کمالات را داراست ولی ما برای شفای مریض نمی‌گوییم «یا مُمیت» نمی‌گوییم «یا قابض» می‌گوییم «یا شافی» ما از روزنه این اسم با خدای سبحان تماس می‌گیریم نه اینکه از آن طرف محدودیتی باشد.

ادله خروج کلمه «یس» از حروف مقطعه و پیام آن

مطلب بعدی آن است که این ﴿یس﴾، نظیر ﴿الم﴾، ﴿عسق﴾ و مانند آن که جزء حروف مقطعه باشد ظاهراً نیست طبق برخی از لغات عرب این «یاء» و «سین» یعنی «یا ایها الانسان»، «یا انسان» و مانند آن است که منظور شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است بنا بر بعضی از لغات برای اینکه در آیه سه همین سوره دارد ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ خب اگر خطابى قبلاً نباشد چگونه مستقیماً می‌فرماید ﴿إِنَّكَ﴾ پس قبلاً خطابى هست «یا ایها الرسول، یا ایها النبی إِنَّكَ كذا» و ﴿یس﴾ يك آیه است. سور مکی چند قسم است بعضی‌ها با توحید شروع می‌شود بعد کم کم مسئله وحی و نبوت و بعد معاد. برخی از سور با وحی و نبوت شروع می‌شود در اثر اهمیت آن مقطع تاریخی بعد به توحید و معاد می‌پردازد. سوره مبارکه «یس» از آن بخش دوم است که اول با وحی و نبوت شروع شده ﴿یس﴾ * وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ ﴿١﴾ قسم به قرآن حکیم تو پیغمبری این «واو»، «واو» قسم است ﴿یس﴾ یعنی «یا ایها الانسان» که منظور شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است قسم به قرآن حکیم تو از مرسلین هستی، يك؛ و

بر صراط مستقیم هستی، دو؛ تو از مرسلین هستی، يك؛ که مرسلین همه‌شان ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ هستند، دو؛ این ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ یا خبر بعد از خبر است یا متعلق است به ﴿لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾، ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی تو از مرسلینی هستی که همه اینها بر صراط مستقیم‌اند یا نه، ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ «اِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» این خبر بعد از خبر باشد.

حکیمانه بودن آیات قرآن دال بر خیر کثیر آن

حکمت را هم خدای سبحان به خیر کثیر معرفی کرده فرمود: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۱ حقیقت حکمت چیست با شواهد مختلف باید جستجو کرد ولی قرآن را به حکیم بودن معرفی کرد پس معلوم می‌شود معارف قرآن، کوثر است، خیر کثیر است و اگر کسی در خدمت این کتاب الهی بود در خدمت کوثر است از کوثر برخوردار است ﴿وَالْقُرْآنُ﴾ که این قرآن حکیم است.

تفاوت سوگندهای قرآن با سوگندهای محاکم قضایی

مطلب بعدی آن است که - این بحث هم چند بار گذشت - سوگندی که خدای سبحان مطرح می‌کند نظیر سوگندهای محاکم قضایی نیست در محکمه قضا سوگند در برابر بیّنه است یعنی اگر کسی ادّعایی دارد باید بیّنه‌ای اقامه کند و اگر کسی منکر است سوگند یاد می‌کند «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»^۲ سوگند برای کسی است که منکر است بیّنه برای کسی است که مدّعی است و سوگند در برابر بیّنه است این سوگندی است که در محاکم قضایی مطرح است اما سوگندهای ذات اقدس الهی به خود بیّنه است نه در مقابل بیّنه چون همه بیّنات و ادله نزد ذات اقدس الهی است مثلاً اگر کسی ادّعا کند که الآن روز است و بخواهد سوگند یاد کند بگوید قسم به این آفتاب،

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۲. الانتصار فی انفرادات الامامیه (شریف مرتضی)، ص ۴۹۲.

الآن روز است این به دلیل، قسم خورد نه به چیز دیگر، قسم‌های خدای سبحان به بیّنه است به دلیل و شاهد است نه در قبال شاهد. قسم به این قرآن تو پیغمبری خب بله، دلیل نبوّت پیغمبر هم این معجزه است اگر کسی به معجزه قسم بخورد مثلاً بگوید قسم به احیای موتا عیسی معجزه است، قسم به ابراء أبرص و اکمه عیسی معجزه است، قسم به علم غیبی که خدا به عیسی داد او پیغمبر است خب همه قسم به دلیل است قسم در مقابل دلیل نیست. قسم به معجزه برای اثبات نبوّت يك پیغمبر، قسم به بیّنه است نه در مقابل بیّنه. قسم به قرآن کریم تو پیغمبری، خب قسم به دلیل است. بنابراین این واو که واو قسم است از سنخ قسم‌هایی که در مقابل بیّنه است و در محاکم مطرح است نیست، از سنخ قسم به خود بیّنه است.

سوگند به قرآن حکیم دلیل حکمت آن

﴿وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ﴾ قسم به قرآنی که خودش حکیم است حکمت را در بر دارد مدرّس حکمت است هم حکمت نظری را در بردارد، که از بود و نبود جهان سخن می‌گوید خدا هست، اسمای او هست، صفات او هست، اقوال او هست، احکام او هست، حکم او هست، آثار او هست این بود، شرك نیست، بت پرستی نیست، هوس پرستی نیست، هواپرستی نیست، این نبود؛ از بود و نبود جهان خبر می‌دهد این حکمت نظری؛ از باید و نباید هم خبر می‌دهد که چه چیزی حلال است چه چیزی حرام، چه چیزی صحیح است چه چیزی ناصحیح، چه چیزی حق است چه چیزی باطل، چه چیزی زشت است چه چیزی زیبا، چه چیزی صدق است چه چیزی کذب، چه چیزی خیر است چه چیزی شرّ، از باید و نباید هم خبر می‌دهد، می‌شود حکمت عملی. بنابراین هم در حکمت نظری از بود و نبود صحیح خبر می‌دهد هم در حکمت عملی از باید و نباید صحیح خبر می‌دهد می‌شود حکیم و کتاب مبدأ حکیم یقیناً حکیم است خدای سبحان حکیم است.

در سوره مبارکه «زخرف» وقتی ذات اقدس الهی از قرآن به عظمت یاد می‌کند می‌فرماید ما این کتاب را عربی مبین قرار دادیم و این کتاب نزد ما «علی» است، یک؛ «حکیم» است، دو؛ در آغاز سوره مبارکه «زخرف» دارد ﴿حَمِّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ برای اینکه شما بخواهید درس و بحث داشته باشید باید از يك کتاب عربی استفاده کنید حالا عربی بودن دخیل نیست ولی کتابی باید باشد که محور مطالعات شما باشد اما ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٌ﴾^۱ همین قرآنی که عربی است يك طرف این حبل متین که به دست شماست «عربی مبین» است طرف دیگر این حبل متین که به دست خداست «علی حکیم» است در آن بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حدیث «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» همین است که فرمود یکی کتاب الله است، دیگری عترت من است و این حبلی است که «طرفه بید الله و طرفه بایدیکم»^۲ در همان حدیث نورانی متواتر فرمود يك طرف این قرآن به دست خداست يك طرفش به دست شماست که می‌شود حبل متین، اگر طنابی را يك جا بیندازند طناب انداخته شده مشکل خودش را حل نمی‌کند اعتصام ندارد اینکه فرمودند: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾ برای اینکه این طناب یعنی قرآن به جای بلند و محکمی بسته است و گرنه حبل که در بازارها افتاده کسی محکم به این طناب چنگ بزند اینکه او را از سقوط نجات نمی‌دهد اگر حبلی باشد به جای بلند و مستحکم و شکست‌ناپذیر بسته باشد اعتصام به چنین حبلی نافع است فرمود این حبل متین است ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾^۳ يك طرف این طناب به دست شماست که عربی مبین است يك طرف طناب به دست الله است که «علی حکیم» است ما قرآن را آویختیم نه انداختیم آن طوری که باران را نازل کردیم آن طور قرآن را نازل نکردیم آن طوری که حبل را آویخته می‌کند ما قرآن را آویختیم یعنی نازل

۱. سوره زخرف، آیات ۱ - ۴.

۲. الامالی (شیخ مفید)، ص ۱۳۵.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

کردیم، بنابراین آنکه دست شماست «عربی مبین» است آنکه نزد خداست «علی حکیم» است اگر خواستید از عربی مبین و از اعراب و از حکم ظاهری كمك بگیرید همین ذیل طناب را بگیرید کافی است اما اگر خواستید «اقرأ و ارق»^۴ بشود و «علی حکیم» را درك کنید باید بیابید بالا. پس خود قرآن، حکیم است، خود قرآن، علی است چون کتاب علی حکیم است، علی حکیم خواهد بود بالعرض و چون کتاب خدای عزیز است خودش عزیز خواهد بود بالعرض.

دلیل عزتمندی قرآن و نفوذناپذیری آن

قرآن کریم ذات اقدس الهی را به عزت معرفی کرد که ﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾^۵ خدا عزیز است، غفور است در موارد فراوانی از عزت خدای سبحان کاملاً سخن به میان آمده که خدای سبحان عزیز است در آیات فراوانی داشتیم که خدای سبحان عزیز است، غفور است چه اینکه در سوره مبارکه «فاطر» و سایر سور هم از عزت و قدرت الهی سخن به میان آمده است.^۶

در این جا هم فرمود این کتاب، کتابی است که از طرف خدای عزیز رحیم نازل شده است اگر مبدأ این کتاب یعنی متکلم این کلام و فرستنده این کتاب، عزیز بالذات است قرآن عزیز بالعرض خواهد بود از عزت بالعرض قرآن کریم در سوره مبارکه «فصلت» چنین خبر داد فرمود این کتاب عزیز است و بطلان پذیر نیست؛ آیه ۴۱ سوره مبارکه «فصلت» این است که ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ﴾ این نفوذناپذیر است با این قرآن می خواهید چه کار کنید بخواهید نقد کنید، اشکال کنید این نقدپذیر نیست بخواهید تحریف کنید تحریف پذیر نیست بخواهید این را از جامعه طرد کنید این طردشدنی نیست اگر چیزی عزیز بود نفوذناپذیر است در اثر نفوذناپذیری،

۴. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

۵. سوره یونس، آیه ۶۵.

۶. سوره فاطر، آیات ۲۸ و ۴۴.

غالب است لذا این کتاب همیشه هست خود این کتاب عزیز است چون از خدای عزیز نشأت گرفته منتها خدا عزیز بالذات است کلام خدا عزیز بالعرض چه اینکه خدای سبحان علی بالذات است، حکیم بالذات است کتاب او علی بالعرض است و حکیم بالعرض.

پرسش: استاد! بالعرض است یا بالتبع؟

پاسخ: بالأخره به تبع الهی است بالعرض الهی است فیض خداست وقتی فیض خدا شد تابع اوست عرض اوست.

سوگند به قرآن در اثبات مرسل و حکیم بودن پیامبر

﴿تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴾ پس این کتاب حکیم است قسم به این کتاب حکیم تو از مرسلینی پس معلوم می شود

مرسلین هم از حکمت الهی برخوردارند از خیر کثیر برخوردارند تنها لقمان نیست که ﴿لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾^۷

بلکه همه مرسلین از حکمت الهی برخوردارند که ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ﴾ در سوره مبارکه «اسراء» مسائل توحید

که حکمت نظری است، مسائل اخلاقی و فقهی و حقوقی که حکمت عملی است، علم مداری که معرفت شناسی است

همه اینها که گذشت فرمود: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ حکمت قرآنی را اگر شما بخواهید بررسی کنید

در سوره مبارکه «اسراء» همین چند آیه را که ملاحظه بفرمایید احکام فراوانی را ذکر می کند مسئله توحید را که طرح

کرد حرمت قتل نفس را ذکر می کند، حرمت زنا را ذکر می کند، حکم قصاص را فی الجمله ذکر می کند، حرمت سوء

استفاده از مال یتیم را ذکر می کند، حرمت کم فروشی را ذکر می کند، معرفت شناسی در محور علم را بازگو می کند

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۸ بعد در آیه ۳۹ می فرماید: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ جمع بندی

پایانی اش در ذیل همین آیه ۳۹ این است که ﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾ اولش

۷. سوره لقمان، آیه ۱۲.

۸. سوره اسراء، آیه ۳۶.

توحید، آخرش توحید، بینهما هم این مسائل یادشده و همه انبیا که آمدند همین حرف را دارند منتها از نظر شریعت و

بحث‌های جزئی ﴿لَکُلٌّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾^۹.

سوگند به قرآن سوگند به خود بیّنه نه در مقابل آن

پس ﴿یس * وَالْقُرْآنَ الْحَکِیمَ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ﴾ این قسم به بیّنه است و دیگری نمی‌گوید خدا قسم خورد

که پیامبر رسول است قسم که کافی نیست می‌فرماید نه، قسم در مقابل بیّنه نیست ما به بیّنه قسم خوردیم یعنی به این

معجزه قسم خوردیم، قسم به این معجزه که تو پیغمبری و «کفی بذلك دلیلاً».

دو احتمال ادبی در ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ﴾ و معنای آن

﴿إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ﴾ خبر اول است اما ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ﴾ یا خبر بعد از خبر است یعنی تو از مرسلین

هستی، یک؛ و بر صراط مستقیم هستی، دو؛ که این صراط مستقیم ناظر به این است که شریعتی که آوردی، دینی که

آوردی صراط مستقیم است اما اگر خبر بعد از خبر نباشد مفعول واسطه باشد برای «مرسلین» ﴿إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ﴾

هستی که مرسلین همه‌شان ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ﴾ هستند در هیچ کدامشان اعوجاج نیست همه‌شان در یک مسیرند

لذا می‌بینید انبیا(علیهم السلام) که آمدند هر کدام نسبت به دیگری جریان ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ﴾^{۱۰} را دارند؛ منتها

﴿لَکُلٌّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾.

بازگشت نسخ در اسلام به تخصیص زمانی

در اسلام هم مستحضرید که نسخ نسبت به ذات اقدس الهی بازگشتش به تخصیص زمانی است نه اینکه - معاذ الله

- خدای سبحان حکمی را صادر کرده بعد معلوم شد که این کارآمد نیست نسخ کرده باشد این‌طور نیست این مثل

۹. سوره مائده، آیه ۴۸.

۱۰. سوره بقره، آیه ۹۷؛ سوره مائده، آیه ۴۶.

طیب متخصّصی است که می‌گوید در ماه اول فلان قرص را بخورید، در ماه دوم فلان کپسول را، در ماه سوم را فلان دارو را و مانند آن که برای هر مقطعی دستور خاصی است این از سنخ تخصیص زمانی است. چه خبر بعد از خبر باشد چه متعلّق به ﴿الْمُرْسَلِينَ﴾ باشد وجود مبارك پیغمبر ﴿عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ است چه اینکه همه انبیا این چنین‌اند و این ﴿عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ بودن ناظر به آن است که دین شما و روش شما، منطق شما، صحیفه الهی که آوردید ﴿عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ است.

معنای صراط مستقیم بودن طریق ارائه شده توسط انبیا

صراط مستقیم آن است که نه اختلافی در آن باشد نه تخلفی. بین مبدأ و معاد راهی است ما از راه دور آمدیم به راه دور می‌رویم بالأخره این وسط‌ها گمراهیم، منقطع هستیم، ابن السبیل هستیم یا راه هست؟ اگر ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾ است که مبدأ را نشان می‌دهد و ﴿وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^{۱۱} است که معاد را نشان می‌دهد بین مبدأ و معاد راه هست یا نه؟ اگر راه هست راه معوج یا کج است یا مستقیم؟ دو سؤال است که قرآن پاسخ می‌دهد می‌فرماید راه هست بین مبدأ و معاد و این راه مستقیم هم هست و «أَقْرَبُ الطَّرِيقُ» هم هست و همه هم همین راه را آوردند؛ لذا اگر کسی وارد این راه شد قافله‌ای با او همراه‌اند و این هم همراه قافله دیگر است ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾^{۱۲} این اعضای قافله را در سوره مبارکه «نساء» مشخص کرده فرمود اگر کسی در این راه باشد تنها نیست راهیان این راه انبیا هستند، ائمه هستند، اولیا هستند، صلحا هستند، صدّیقین‌اند، شهدا هستند این قافله در حرکت است.

۱۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۱۲. سوره نساء، آیه ۶۹.

نقی هرگونه اختلاف و تخلف از طریق ارائه شده انبیا

اختلاف و تخلف هیچ کدام در صراط مستقیم نیست اختلاف آن است که گاهی این چنین باشد گاهی آن چنان این نه، یکدست است تخلف معنایش این است که بعضی جاهایش بریده است اصلاً نیست، اگر متر اول باشد، متر دوم نباشد، متر سوم باشد، این را می گویند تخلف آن وقت چطوری شما می خواهی از متر اول تا متر سوم حرکت کنی اما اگر نه، بعضی جاها فراز است بعضی جاها فرود است بعضی جاها تند است بعضی جاها کند است بعضی ها کج است این می شود اختلاف، راه هست نه اینکه وسط بریده باشد بریده نیست اما یکدست نیست این یکی اختلاف است یکی تخلف؛ صراط مستقیم آن است که نه اختلاف در آن باشد نه تخلف در آن باشد و همراهان خوبی هم دارد همه همراهان هم همین انبیا و اولیا و اهل بیت هستند.

علت ذکر صراط مستقیم با الف و لام و بدون آن

پرسش: «صراط المستقیم» دو گونه در قرآن آمده یکی ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾،^{۱۳} یکی ﴿صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ بدون الف و لام.

پاسخ: این جا بدون الف و لام است آن جا که الف و لام دارد یا عهد جنس است یا عهد ذکر است و مانند آن، این جا ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ است چون تنها وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست همه مرسلین بر صراط مستقیم اند همه این تعابیر از يك حقیقت حکایت می کنند منتها از منظرهای گوناگون و وجوه متعدّد چه خبر بعد از خبر باشد چه مفعول واسطه باشد برای مرسلین، ناظر به این است که شریعت شما مستقیم است اختلافی در آن نیست هر دو بخش آن، آن جا که هر دو الف و لام دارند آن جا که یکی الف و لام دارد آن جا که هیچ کدام الف و لام ندارند یعنی این صراط هست، يك؛ و مستقیم هم است کج و معوج نیست بیراهه نیست کج راهه نیست، دو؛ ﴿عَلَى

۱۳. سوره فاتحه الكتاب، آیه ۶.

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱﴾ تو هم همین جایی این آدرس توست هر کس بخواهد تو را پیدا کند در خوبی باید پیدا کند یعنی اگر کسی خواست با پیغمبر و اولادش (علیهم السلام) محشور بشود آدرسشان مشخص است در خوبی هست هر کار خوبی را انسان انجام بدهد آن جا پیغمبر حضور دارد هر حرف صدقی، هر حرف خیری، هر حرف حسنی، هر کار خیری باشد آن جا پیغمبر و اولادش حضور دارند اینکه در سوره «نساء» فرمود شما يك قافله هستيد حالا يا ببینی يا نبینی همین است فرمود اگر کسی مطیع خدا و پیغمبر بود ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾ کسی می گوید من می خواهم خدمت امام زمان برسم خب شما در راه خوب باش آن جا حضرت هست بخواهی خدمت مسیح برسی، خدمت موسای کلیم برسی ما این زیارت «وارث» را که می خوانیم همین طور است حرم مطهر که مشرف می شویم از آدم تا خاتم همه را سلام عرض می کنیم این دین ما که دین عرض ادب به پیشگاه همه انبیاست همین است ما می خواهیم با حضرت مسیح باشیم خب کار خوب بکنی همان جا مسیح است، می خواهیم با حضرت ابراهیم باشیم با پدرمان که در پایان سوره «حج» فرمود شما بچه های ابراهیم خلیل هستید ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ این ﴿مِلَّةَ﴾ منصوب به اغراست یعنی «خذوا مِلَّةَ أَبِيكُمْ» ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾^{۱۴} ما می خواهیم خدمت پدرمان برسیم فرمود آدم خوب باش پدرت همان جاست این صراط مستقیمی که در سوره مبارکه «نساء» آدرس داد فرمود شما هر کار خیری انجام بدهید جزء قافله ای هستی که اعضای قافله همین بزرگان اند. پس اگر کسی خواست خدمت حضرت برسد آدم خوب باشد خدمت حضرت است حالا چه ببیند چه نبیند عمده آن است که حضرت ببیند، عمده آن است که آنها ما را ببینند یعنی نظر لطف داشته باشند.

﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ بعد ﴿تَنْزِيل﴾ منصوب به آن «أعنى» است که برای مدح است.

پرسش: تنوینش تعظیم است یا تعهد است؟

پاسخ: این برای تفخیم است این «أعنى» ناصب «تنزیل» است ﴿وَالْقُرْآن﴾ که این قرآن، حکیم است چرا این

قرآن حکیم است؟ «أعنى تنزیل العزیز الرحیم» قرآن را ذات اقدس الهی که عزیز است عزیزانه نازل کرد پس

می‌شود کتاب عزیز که در سوره «فصلت» فرمود: ﴿إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ

خَلْفِهِ﴾^{۱۵} و کتاب رحیم است که در سوره «اسراء» دارد ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^{۱۶} از این رحیم‌تر،

مهربان‌تر، رؤوف‌تر فرضی ندارد که ﴿يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ پیام دیگری که عزیز رحیم دارد این است که مبشّر و

مُنذِر هم است چون خدا عزیز است نفوذناپذیر است از جایگاه عزّت و اقتدار سخن می‌گوید این ناظر به انذار است

که قرآن کریم مشتمل بر انذار است و از جهت رأفت و رحمت و مهربانی، ناظر به تبشیر است. چون عزیز رحیم است

و عزیز را هم در این جا مقدّم بر رحیم ذکر کرده است گرچه رعایت فواصل هم تا حدودی ملحوظ شد فرمود این

کتاب عزیز رحیم را ما نازل کردیم.

علت تقدّم انذار بر تبشیر در آیه (لتنذر قوماً)

﴿لِتُنذِرَ قَوْمًا﴾ با اینکه همه انبیا و همه کُتب آسمانی برای تبشیر و انذار است اما در فضای جاهلیت آنچه اثربخش‌تر

است انذار است هشدارى است؛ لذا خدای سبحان به وجود مبارك حضرت (صلّى الله عليه و آله و سلّم) دستور داد

۱۵. سوره فصلت، آیات ۴۱ و ۴۲.

۱۶. سوره اسراء، آیه ۹.

﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾^{۱۷} با اینکه «بَشِّر» هم در آن بود اما اولین تشری که انبیا به افراد جاهلی، مبتلایان به جاهلیت می‌زنند

همان هشدار است ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ این جا هم فرمود: ﴿لْتُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾.

تقویت قول به نافی بودن (ما) در (ما) اندرهم)

قرینه ﴿فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ نشان می‌دهد که این ﴿ما﴾، «ما» نافی است گروهی را انذار کنید که نه تنها اینها بلکه

پدرانشان هم غافل بودند اینها وارث غفلت پدران هم هستند مدت‌هاست که اینها در غفلت به سر می‌برند گرچه ما

غفلت نکردیم، يك؛ ﴿مَا كُنَّا غَائِبِينَ﴾^{۱۸} غیبت نکردیم، دو؛ همه جا کلام ما حضور داشت، همه جا وحی ما حضور

داشت هم گفتیم: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾^{۱۹} یعنی متواتر، این ﴿تَتْرًا﴾ مثل «تقوی» تاء آن جزء کلمه نیست اصلش

«وَتَرًا» بود مثل «وَقُوا» چون این تاء «تقوی» که جزء کلمه نیست هر خبر تکی را می‌گویند و تَر در برابر شفع، این

تک تک‌ها وقتی به هزار و امثال هزار رسید این وتر و ترها وقتی فراوان شد می‌شود متواتر؛ فرمود انبیا تک تک هستند

اما گسیخته نیستند ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾ یعنی متواتر. حرف‌های انبیا، صحف انبیا، کتب انبیا هم کاملاً متصل است

﴿لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾^{۲۰} ما هرگز بریده نکردیم، نبریدیم، قطع نکردیم؛ منتها یا پیامبر هست یا وصی پیامبر امام

معصوم هست یا عالمان و روحانیون معظم که شاگردان آنها و ورثه آنها هستند آن حرف را نقل می‌کنند این در هر

جامعه‌ای در هر عصر و مصری هست این چنین نیست که ملّتی بدون حجّت باشند و گرنه ذات اقدس الهی عقاب

نمی‌کند؛ منتها مستقیماً در هر زمان پیامبری بیاید این چنین نیست مگر هر انسانی آن قدرت و صلاحیت را دارد که به

مقام نبوّت بار یابد. اینکه فرمود غافل بودند نه یعنی ما اتمام حجّت نکردیم ما اتمام حجّت کردیم حرف‌های بزرگانی

که جزء حنفا بودند در مکه یادشان هست ولی اینها پدرانشان غافل بودند برای اینکه مردم مکه ارتباطشان با وحی

۱۷. سوره مدثر، آیه ۲.

۱۸. سوره اعراف، آیه ۷.

۱۹. سوره مؤمنون، آیه ۴۴.

۲۰. سوره قصص، آیه ۵۱.

تقریباً قطع بود برای اینکه اینها فرزندان ابراهیم (سلام الله علیه) بودند فاصله زیاد بود اما پیروان حضرت مسیح که در مکه نبودند آنها هم فاصله‌شان از حضرت مسیح کم نبود بین حضرت مسیح و وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برخی‌ها انبیایی را نظیر خالد و امثال خالد نقل کردند مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) این را نقل کردند^{۲۱} بالآخره علما بودند، مشایخ بودند، کتاب‌ها مانده بود، حجت الهی بود حداقل بر اساس «إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حَجَّتَيْنِ»^{۲۲} حجت عقلی بود که جلوی شرك و بت پرستی را گرفت اگر مسئله نماز و روزه و خمس و زکات و اینها نبود مسئله محال بودن شرك و ضرورت توحید و اینها بود این برهان عقلی که دلالت می‌کرد بر اینکه شرك باطل است توحید حق است با اینها بود. فرمود: ﴿لَتُنذِرَ﴾ قومی که پدرانشان غافل بودند چه رسد به فرزندانشان. اگر این «ما» موصوفه یا موصوله یا مصدریه باشد ﴿فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ یعنی اینها غافل بودند نه پدرانشان ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا﴾ چه انذار بکنیم؟ همانی را که آبایشان انذار داشتند و اگر آنچه ما به آبای آنها گفتیم به اینها نگوئیم اینها می‌شوند غافل. در بخش‌هایی از سوره مبارکه «سبأ» آن‌جا گذشت که قبلاً ما برای اینها پیامبری نفرستادیم در همان سوره مبارکه «سبأ» به این صورت نازل شد؛ آیه ۴۴ ﴿وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ﴾ نسبت به مردم مکه ما قبل از شما پیامبری نفرستادیم و در بخش‌های دیگر هم از همین جریان نیامدن وحی الهی سخن به میان آمد که ما قبلاً برای این گروه چیزی نفرستادیم آیه ۴۶ سوره مبارکه «قصص» این است ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ بنابراین این «ما» اگر نافیه باشد اولاست؛ لذا در بخش‌های دیگر وقتی افراد جاهلی قبلی این حرف‌ها را می‌شنیدند می‌گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ ما بت پرست بودیم آنچه از پدران ما رسیده است احترام‌گذاری به بت‌ها بود این حرفی که این مدّعی نبوت دارد يك حرف تازه است ما از گذشته‌هایمان

۲۱. الکافی، ج ۸، ص ۳۴۲؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۴۸ و ۴۵۰؛ کمال الدین (شیخ صدوق)، ج ۲، ص ۶۵۹.

۲۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

این حرف‌ها را نشنیدیم ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^{۲۳} این گونه از آیات تأیید می‌کند که این ﴿مَا﴾، «ما»ی نافیه است.

پرسش: اگر این چنین باشد نسبت به گذشتگان‌شان، خداوند تبارک و تعالی حجتی نداشته.

ثبوت حجت‌های الهی بر مشرکان در خطوط کلی و ترمیم جزئیات با قاعده «جُبَّ»

پاسخ: چرا، حجت داشت رسول نبود، حجت اوصیا بود، حجت علما بود و اگر جریان نماز و روزه و امثال ذلك نبود خدای سبحان از آنها نماز و روزه و تکلیفات دیگر نخواست فقط حجت الهی بالغ است که شرك محال است و توحید حق است اینکه قاعده «جُبَّ» در اسلام تأسیس شده است و حضرت فرمود: «الاسلام يَجُبُّ ما قبله»^{۲۴} همین است. حالا اگر کسی مسلمان شد تا حالا نماز نخوانده بود، روزه نگرفته بود، مکه نرفته بود و واجبات را انجام نداده بود الآن هیچ تکلیفی ندارد قضایی نباید انجام بدهد «الاسلام يَجُبُّ ما قبله» این قاعده «جُبَّ» است یعنی قطع، البته حقوق الهی نه حق الناس، حق الناس سر جایش محفوظ است اگر قبلاً معامله‌ای کرده، نسبه کرده، به کسی بدهکار است آن را باید بیاورد برای اینکه آن را اسلام نیاورده نماز و روزه‌ای که اسلام آورده او چون آشنا نبود قضا ندارد اما مال مردم را که باید بدهد که این را اسلام نیاورده اسلام ظاهری نیاورده وگرنه اسلام واقعی که با عقل و نقل همراه است آورده حالا اگر کسی به مردم بدهکار است این شخص اسلام آورده بر اساس «الاسلام يَجُبُّ ما قبله» بگوید پس من نباید دین مردم را بدهم این نیست، اما زکاتی را که اسلام آورده مشمول قاعده جب است، خمس را که اسلام آورده مشمول قاعده جب است «الاسلام يَجُبُّ ما قبله» قضا ندارد این طور نیست که حالا این نگران باشد قضا دارد یا مثلاً ثلث مال را بگیرد و اینها.

۲۳. سوره مؤمنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶.

۲۴. الخلاف (شیخ طوسی)، ج ۵، ص ۴۶۹ و ۵۴۸ و ج ۶، ص ۱۱۷.

اخبار قرآن به لجاجت مشرکان و مستحق عذاب بودن آنها

فرمود «أَعْنَى تَنْزِيلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» اگر متکلم عزیز رحیم بود کلامش عزیز رحیم است، اگر کاتب، عزیز رحیم بود کتابش عزیز رحیم است ما این کار را از مبدأ عزّت و رحمت نازل کردیم برای اینکه تو که بر صراط مستقیمی این کتاب را بگیری، باور کنی و عمل کنی و قومی که پدرانشان در غفلت بودند را انذار دهی و بدان که ﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ فعل مضارع تعبیر کرد فرمود اینها آدم‌های لجوجی‌اند مستکبرند شما باید اتمام حجت بکنی ولی بسیاری از اینها ایمان نمی‌آورند عذاب الهی هم بر اینها مستحق شده است در آیه سیزده سوره مبارکه «سجده» همین است در آیه سیزده سوره «سجده» فرمود: ﴿وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي﴾ که چه چیزی؟ که ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ این قول الهی است در آیه محلّ بحث سوره «یس» می‌فرماید: ﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ﴾ این ﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ﴾ همان آیه سیزده سوره مبارکه «سجده» است که فرمود: ﴿وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي﴾ یعنی «ثَبَّتْ» و آنها مصداق این قول‌اند آنها مندرج تحت این قول‌اند حقیقتاً و این قول بر آنها منطبق است حقیقتاً ﴿وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ﴾ این قول بر اکثرشان منطبق است چرا؟ برای اینکه اینها ایمان نمی‌آورند نه اینکه «لَمْ يُؤْمِنُوا» با فعل مضارع یاد کرد اینها قوم سرکشی‌اند که ایمان نمی‌آورند «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

«و الحمد لله ربّ العالمین»